

بازاندیشی سنگ‌نگاره‌ی خان تختی؛ یادمان نبرد آذرآبادگان

بهرام آجورلو*

دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز

فهیمة کوهساری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ هنر ایران باستان، دانشگاه آزاد شبستر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

چکیده

نقش برجسته‌ی عهد ساسانی خان تختی در کوه پیرچاووش روستای خان تختی در نزدیکی شهر سلماس در استان آذربایجان غربی قرار دارد که دو سوار و دو پیاده را نمایش می‌دهد که پیادگان حلقه‌هایی را از سواران که در اصل اردشیر بابکان و شاپور یکم هستند، دریافت می‌کنند. پژوهش‌های ایران‌شناسان غربی و ایرانی درباره‌ی کیستی این سواران و پیادگان تاکنون یکسان و همانند نبوده است؛ اما بیشتر ایشان نقش برجسته‌ی خان تختی را نمایش بیعت و هم‌پیمانی بزرگان ارمنی با اردشیر و شاپور معرفی کرده‌اند. با این حال، نویسندگان پس از بازاندیشی نقش برجسته‌ی خان تختی، ایده‌ی انتساب پیادگان به اشراف ارمنی را برخاسته از مغالطات سه‌گانه‌ی هم‌بستگی، توسل به باور عموم و تشبث به تکرار دانسته؛ و در پایان، بر مبنای گزارش‌های تاریخی، چنین نتیجه گرفته‌اند که این نقش برجسته‌ی ساسانی در اصل یادمان پیروزی اردشیر بابکان در نبرد آذرآبادگان و نیز روایتگر هم‌پیمانی بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد با خاندان ساسان است.

واژه‌های کلیدی: سنگ‌نگاره‌ی ساسانی خان تختی، اردشیر بابکان، شاپور یکم ساسانی، خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد، نبرد آذرآبادگان

۱. مقدمه

سنگ‌نگاره باستانی خان‌تختی بر سینه‌ی کوه پیر چاووش، در نزدیکی روستای خان‌تختی شهرستان سلماس، در استان آذربایجان غربی قرار دارد؛ و اسلوب حجاری آن همانند نقوش برجسته ساسانیان در استان فارس است. مسئله‌ی نوشتار حاضر این است که شماری از ایران‌شناسان بنام، چون هرتسفلد، جکسن و پرادا، این مجلس را صحنه‌ی تاریخی بیعت اشراف ارمنی با شاهان ساسانی معرفی و تفسیر کرده‌اند؛ درحالی‌که شواهد باستان‌شناختی و یا مدارک تاریخی کافی برای تأیید نظریه‌ی ایشان در دست نیست! کما این‌که سکوت شماری از دیگر ایران‌شناسان، مانند هینتس و هرمان، درباره‌ی کیستی پیادگان، و یا نظر مغایر پژوهش‌گرانی چون علی‌اکبر سرفراز و فریدون آوزرمانی درباره‌ی هویت سواران، نشان می‌دهد که هویت و کیستی سواران و پیادگان سنگ‌نگاره‌ی خان‌تختی سلماس نیازمند بازاندیشی و بازشناسی است. بنابراین، پرسش‌های اصلی نوشتار حاضر این است که:

الف) شخصیت‌های تاریخی نقش برجسته‌ی خان‌تختی چه کسانی‌اند؟ (ب) سنگ‌نگاره‌ی خان‌تختی اثر کدام‌یک از شاهان ساسانی است؟ (ج) سنگ‌نگاره‌ی خان‌تختی روایتگر کدام‌یک از رویدادهای تاریخی است؟ در پاسخ بدین پرسش‌ها، فرضیات نویسندگان عبارت است از این‌که:

سواران نقش بسته بر کوه پیرچاووش سلماس، اردشیر بابکان و اردشیر یکم ساسانی، و پیادگان هم، نه اشراف ارمنی، بلکه بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد هستند؛ و این سنگ‌نگاره در همان عهد پادشاهی اردشیر بابکان و به نشانه‌ی پیروزی وی بر شاهزادگان شورشی اشکانی، سپاه روم و ارمنیان در نبردهای آذرآبادگان و ارمنیه حجاری شده است؛ و به همین دلیل، اهمیت و ارزش تاریخی نقش برجسته‌ی خان‌تختی باید با نقش برجسته‌ی جنگ سواران در تنگاب فیروزآباد مقایسه شود. برای بررسی فرضیات مطرح‌شده، نویسندگان از روش مراجعه به تواریخ ساسانی و نیز مقایسه‌ی چهره، تاج و پوشش شخصیت‌های اشکانی و ساسانی در سکه‌ها و نقوش برجسته‌ی استان فارس بهره جسته‌اند. ناگفته نماند که روش مقایسه‌ی چهره و تاج شاهان ساسانی در نقوش برجسته با سکه‌ها را ارنست هرتسفلد بنیان نهاده و معرفی کرده است (Levit-Tawil, 1992: 161).

هم‌چنین، مبانی نظری نویسندگان به جستار مغلطه در مطالعات تاریخی توجه دارد: یکی از مغالطات رایج در باورهای محافل دانشگاهی و بالأخص در تاریخ‌پژوهشی، باور عمومی برخاسته از تأکید و تأیید پیوسته است؛ بی‌آنکه شنوندگان و یا خوانندگان از راوی اسناد مستدل و شواهد عینی را طلب کنند؛ و در حقیقت، ایشان به سبب این‌که مطلبی و یا گزارشی پیوسته و به‌واسطه‌ی رسانه‌های گوناگون، بسیار تکرار شده است را همان حقیقت پنداشته و آن را باور کرده‌اند. برتراند راسل در نقد مغالطات توسل به باور عمومی و تشبث به تکرار باور باطل نوشته است که مسئله‌ی اصلی در تبلیغات استدلال نیست، بلکه انگیزش است؛ و به همین علت است که توده‌ی مردم چیزهایی را باور می‌کند که بارها به تأکید و به‌دفعات با لحنی قاطع و ظاهراً تردیدناپذیر بازگو می‌شود (Russell 1954: 193). رأی نویسندگان بر این است که در پژوهش‌های ایران-شناسان غربی درباره‌ی نقش برجسته‌ی خان‌تختی، سه مغلطه‌ی «توسل به باور عموم» و «هم‌بستگی» و نیز «تشبث به تکرار» دیده می‌شود.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

نقش برجسته‌ی ساسانی خان‌تختی موضوع تحقیق تنی چند از ایران‌شناسان بوده است: ارنست هرتسفلد (۱۳۸۱)، فریدریش زاره و لمان‌هوپت (واندنبرگ ۱۳۸۷)، ادیت پرادا (۱۳۸۶)، فلاندن و گُست (۱۳۵۶)، والتر هینتس (۱۳۸۵؛ *Hinz, 1965*) جرجینا هرمان (۱۳۷۳) و جوادی و آورزمانی (۱۳۸۸). جالب آن‌که، گیرشمن (۱۳۵۰) به‌رغم اهمیت خان‌تختی، در کتاب هنر ایران، جلد دوم، پارت و ساسانی، درباره‌ی آن چیزی ننوشته است. اوژن فلاندن و پاسکال گُست اولین ایران‌شناسانی‌اند که درباره‌ی خان‌تختی گزارشی مستند در ۱۸۴۱ میلادی تهیه کرده و آن را در قیاس با نقوش برجسته‌ی فارس، به اردشیر بابکان و شاپور یکم ساسانی نسبت داده‌اند؛ و البته درباره‌ی هویت پیادگان سکوت کرده‌اند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۴۳۵).

جکسن (۱۳۸۳: ۹۶-۹۷) ضمن تأیید سواران به‌عنوان اردشیر یکم و شاپور یکم ساسانی، اولین ایران‌شناسی است که پیادگان را نمایندگان «ارمنیان» معرفی می‌کند. جکسن نوشته است که «رأی عموم» بر این است که ایشان ارمنی‌اند؛ اما جکسن هیچ سند و مدرکی برای تأیید «رأی عموم» و این‌که منظور وی دقیقاً چه کسانی است، اقامه نکرده است.

ارنست هرتسفلد (۱۳۸۱: ۳۱۸) نقش خان‌تختی را بیش‌تر به لحاظ اسلوب حجاری مطالعه، و پیرو نظر جکسن، پیادگان را ارمنی معرفی کرده است؛ البته بی‌هیچ سند تاریخی و یا شاهد باستان‌شناختی. لویی واندنبرگ (۱۳۷۹: ۱۱۹-۱۱۸) در این‌باره صرفاً رأی و نظر فریدریش زاره را تکرار، و تأیید می‌کند که سواران، اردشیر یکم و شاپور یکم، و پیادگان هم، نمایندگان ارمنی‌اند؛ و البته، بار دیگر، همین باور به تأیید ادیت پرادا رسیده است (پرادا، ۱۳۸۶: ۲۹۳). بنا به نقل از واندنبرگ (۱۳۷۹: ۱۱۸) گویا لمان‌هوپت و کرپرتر سنگ‌نشته‌ای نیز در آنجا دیده بودند که البته امروزه دیگر اثری از آن نیست.

والتر هینتس طرحی از کرپرتر را ارائه می‌کند که قدیمی‌تر از طرح فلاندن و گُست است و سواران را اردشیر بابکان و شاپور یکم معرفی، اما درباره‌ی پیادگان سکوت کرده است (هینتس، ۱۳۸۵: ۱۸۵؛ *Hinz, 1965*). جرجینا هرمان (۱۳۷۳: ۱۶، ۸۶، ۱۰۶) هم ضمن معرفی تیکسیه، جهانگرد فرانسوی، به‌عنوان اولین طراح سنگ‌نگاره‌ی خان‌تختی، درباره‌ی هویت پیادگان هیچ بحثی نکرده؛ و صرفاً نوشته است که حضور شاپور یکم در اینجا نشانه‌ی تأیید مقام ولایت‌عهدی وی است؛ که بعدها، از سال ۲۴۰ میلادی، رسماً در سلطنت پدر شریک شد.

دلیله لوی سواران نقش برجسته‌ی خان‌تختی را اردشیر بابکان و شاپور یکم معرفی کرده؛ و پادشاه ساسانی نقش برجسته‌ی دارابگرد استان فارس را در قیاس با خان‌تختی، نه شاپور یکم، بلکه اردشیر بابکان بازشناسی کرده است؛ البته دلیله لوی درباره‌ی پیادگان خان‌تختی گزارشی ندارد؛ درحالی‌که سه پیاده‌ی ایستاده در برابر اردشیر بابکان در نقش دارابگرد را بالبینوس و پوپینوس و گوردیانوس (سوم) می‌شناسد؛ هم‌چنین، وی به‌رغم مقایسه‌ی نقوش برجسته‌ی سلماس و دارابگرد، و این‌که سنگ‌تراشان نقش دارابگرد را رومیانی معرفی می‌کند که اردشیر آنان را پس از پیروزی‌های سال ۲۳۷ میلادی از حران و نصیبین به فارس آورده، و بنابراین، اسلوب حجاری نقش برجسته‌ی دارابگرد رومی‌وار است، درباره‌ی سبک و روش تراش نقش برجسته‌ی خان‌تختی چیزی ننوشته است (*Levit-Tawil, 1992: 175*).

علي‌اکبر سرفراز نيز با توجه به نظريه‌ي ويلسن، سواران را بهرام دوم و بهرام سوم ساساني نوشته است (سرفراز، فيروزمندی ۱۳۸۹: ۲۹۷). با اين حال، يک نظريه‌ي ايراني متفاوت از آراي ايران‌شناسان غربي نيز مطرح شده است: فريدون آورزماني پيادگان را نه ارمنيان، بلکه بزرگان خاندان‌هاي اشکاني سورن و اسپهبد مي‌شناسد (جوادى، آورزماني، ۱۳۸۸: ۶۴).

۳. داده‌هاي پژوهش

داده‌ي اصلي اين پژوهش عبارت است از نقش برجسته‌ي خان تختي؛ که تاج و چهره‌هاي شخصيت‌هاي آن با ديگر نقوش برجسته و سکه‌هاي ساساني مقايسه مي‌شود: سنگ‌نگاره‌ي خان تختي بر سینه‌ي کوه پيرچاووش درون قابي به ابعاد ۵ در ۲/۵ متر حجاری شده است. مجلسي در اين نگاره حجاری شده است که دو مرد سوار و دو مرد پياده را نمايش مي‌دهد که دوه‌دو و متناظر هم قرار دارند (شکل ۱). سوار سمت راست ريش انبوه و موهاي بسيار پرپشت و مجعد دارد که از طرفين کلاه يا تاج وي بيرون آمده و بر روی شانه‌هايش پريشان شده است. کلاهي روبان‌دار همراه با گوي موي (کوريمبوس) دارد. دست چپ وي بر روی قبضه‌ي شمشير است و با دست راستش نيز حلقه‌اي را به مرد پياده‌ي مقابلش مي‌دهد. چهره و پيکره‌ي سوار تمام‌رخ، اما اسبش نيم‌رخ حجاری شده است. زين و افسار و روبان‌هاي اسب همانند نمونه‌هاي ساساني است که در نقش رستم و نقش رجب مي‌بينيم.

روبه‌روي سوار سمت راست، سوار سمت چپ قرار گرفته است؛ به طوري که سنگ‌تراش خواسته است نشان دهد که سمت سوار راست در واقع پشت سر سوار سمت چپ ايستاده و مقامي پايين‌تر از وي دارد. در اينجا هم، سوار کلاهي روبان‌دار همراه با گوي موي (کوريمبوس) دارد. دست چپ وي بر روی قبضه‌ي شمشير است و با دست راستش نيز حلقه‌اي را به مرد پياده‌ي مقابلش مي‌دهد. چهره و پيکره‌ي اين سوار هم تمام‌رخ، اما اسبش نيم‌رخ نمايانده شده است. زين و افسار و روبان‌هاي اسب نيز مشابه نمونه‌هاي ساساني فارس است. نقوش اسب‌ها نيز همانند يکديگر است: پاي پيشين و سر اسب‌ها به سوي پيادگان خم شده است که نوعي حس احترام را تداعي مي‌کند.

سنگ‌تراشان چهره و پيکره‌ي پيادگان را هم کمابيش شبیه يکديگر تراشيده‌اند: هر دو تمام‌رخ نمايش داده شده‌اند؛ و درحالي که ريش و موهاي پرپشت و انبوه و پريشان بر شانه‌ها، و پيراهن ساده، شلوار گشاد و کمربند بر تن دارند، دست خود را به سوي سواران گشوده‌اند تا حلقه‌اي از ايشان بگيرند. پوشش و آرايش ريش و موهاي پيادگان خان تختي، نمونه‌هاي مشابهي در ميان شماری از سکه‌ها و سنگ‌نگاره‌هاي دوره‌ي پاياني اشکاني دارند؛ مثل نقش برجسته‌ي بلاش اشکاني در بيستون و يا گودرز اشکاني در سرپل ذهاب؛ و يا سکه‌هاي بلاش چهارم و خسرو (گيرشمن، ۱۳۵۰: ۵۳، شکل ۶۶، ۱۱۵، شکل ۱۵۰ و ۱۵۳). جالب توجه است که هرچند برگستوان اسبان اردشير و شاپور در نقش تنگاب فيروزآباد، نشانه‌هاي پادشاهي و ولايت‌عهدي داشته، و ريش اردشير با حلقه يا انگشتری بسته شده است (گيرشمن، ۱۳۵۰: ۱۲۶-۱۲۵، شکل ۱۶۴-۱۶۳) اما در نقش خان تختي، جامه‌ي ايشان و برگستوان اسبان ساده بوده، و هيچ نشانه‌ي پادشاهي و ولايت‌عهدي ندارد.

۴. بحث

بن‌مایه نقش برجسته‌ی خان‌تختی داستان دوستی و هم‌پیمانی می‌نماید؛ و نه پیروزی بر دشمنان؛ زیرا در نشانه‌شناسی هنر عهد ساسانی، پیروزی ایران بر انیران با نشانه‌های پیروزی اورمزد بر اهریمن و یا فرّ کیانی و فرّ ایزدی و ایزد اپم‌نپات بازتاب می‌یافت (Soudavar 2012: 29-58) که البته هیچ‌یک از این نشانه‌ها را در اینجا نمی‌بینیم. اما درباره‌ی کیستی و بازشناسی سواران خان‌تختی باید گفت که انتساب ایشان به بهرام دوم و بهرام سوم، چندان که علی‌اکبر سرفراز به نقل از ویلسن نوشته، یقیناً نادرست است؛ و البته برای نویسندگان هم، بسیار بعید است که علی‌اکبر سرفراز به‌راستی با ویلسن هم‌رأی بوده باشد؛ زیرا بر مبنای نتایج کاوش‌های مشارالیه در پای نقش برجسته‌ی منسوب به نرسی در تنگ چوگان استان فارس، با چهره‌ی بهرام سوم آشنا هستیم (جوادی، آورزمانی ۱۳۸۸: ۱۲۳-۱۲۰). هم‌چنین از بهرام سوم چند سکه به‌جای مانده است که چهره و تاج وی را نشان می‌دهد (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۲۴۶، شکل ۲۰۹). از بهرام دوم هم، چندین نقش برجسته در استان فارس برجای مانده است که شناسه‌ی اصلی آن‌ها تاج بال‌داری است که همین تاج بال‌دار در سکه‌های نوشته‌دار وی نیز دیده می‌شود؛ این نقوش برجسته عبارت‌اند از: نقش بهرام و گوپوم، برم‌دلک، سرمشهد و نقش رستم (گیرشمن، ۱۳۵۰: ۱۷۴-۱۷۱، شکل ۲۱۶-۲۱۳؛ جوادی، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۱۰۲-۹۹، ۹۶، ۵۴-۵۲).

در اینجا باید تأکید شود که نمایش چهره و تاج شاهان ساسانی در سکه‌های ایشان کمابیش استاندارد و یکسان است؛ به‌طوری‌که همانند همان تاج و چهره‌ها در نقوش برجسته‌ی شاهان ساسانی دیده می‌شود؛ و به‌موجب همین تشابهات است که هویت شاهان ساسانی در نقوش برجسته‌ی آنان شناسایی می‌شود؛ زیرا نام شاهان ساسانی به خط گشته‌دبیره بر سکه‌های ایشان ضرب شده است؛ برای مثال، ویژگی چهره‌ی اردشیر بابکان بینی کشیده‌ی عقابی و ریش‌بلند شانه‌زده است (سرفراز، آورزمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۹). در اینجا باید اشاره شود که ریش‌بلند شانه‌زده‌ای که انتهای افقی دارد، یکی از نشانه‌های سلطنتی خاندان ساسانی است (Levit-Tawil, 1992: 165). هم‌چنین اردشیر یکم در سکه‌ها و نقوش برجسته‌اش کوریمبوس یا توده‌ای گرد از موهای بافته دارد که بالای سر وی درون یک تور ابریشمی پیچیده می‌شد (هرمان، ۱۳۷۳: ۱۰۹-۹۸). مطالعات سکه‌شناسی لوکونین تأیید می‌کند که کوریمبوس از نشانه‌های سلطنتی اردشیر یکم و شاپور یکم بوده است (Levit-Tawil, 1992: 165). امروزه، سکه‌های متعددی از اردشیر بابکان در دست است که چهره و تاج و کوریمبوس وی را نمایش می‌دهند (جوادی، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۱۴۱-۱۳۹) و البته چهره و تاج اردشیر در آن‌ها بسیار همانند سوارکار سمت چپ خان‌تختی است. افزون بر این، فون‌گال (۱۳۷۸) بر اساس مقایسه‌ی نقوش برجسته‌ی ساسانی و اشکانی و نیز سکه‌های هر دو دوره، ریش پر پشت و آزاد و نیسته و موهای پریشان و افشاندگی پشت سر و گاهی ریش‌های توپی و سبیل‌های تاب داده را شناسه‌ی بزرگان پارتی معرفی کرده است که این شیوه‌ی نمایش در سکه‌ها و نقوش برجسته‌ی اشکانی از سال‌های پایانی سده‌ی دوم میلادی رواج یافته است؛ که نقش برجسته‌های بلاش و گودرز در بیستون و سرپل ذهاب و یا پیکره‌ی مفرغی شمی در موزه‌ی ایران باستان مثال‌هایی بارز هستند؛ این در حالی است که شاهان ساسانی گوی موی یا کوریمبوس و ریش انبوه شانه زده و مرتبی دارند که گاهی ایشان، همانند اردشیر بابکان، انتهای ریش خویش را با حلقه‌ای بسته‌اند.

چهره و پیکره‌ی سوار سمت راست خان‌تختی، بالأخص ریش انبوه و موهایی مجعد و بلند و پرپشتی که بر روی شانه‌های وی پریشان شده، یادآور چهره و پیکره‌ی شاپور یکم در سنگ‌نگاره‌های تنگ قندیل، نقش

رجب، نقش رستم و تنگ چوگان است (ن.ک. گیرشمن، ۱۳۵۰: ۱۵۸، شکل ۲۰۰، ۱۶۰، شکل ۲۰۵؛ جوادی، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۵۱، ۱۰۴، ۱۴۶). چهره و پیکره‌ی سوار سمت چپ هم، یادآور چهره و پیکره‌ی اردشیر بابکان در سنگ‌نگاره‌های فیروزآباد، نقش رجب و نقش رستم است (ن.ک. گیرشمن، ۱۳۵۰: ۱۲۶، شکل ۱۶۴، شکل ۱۶۸، ۱۶۷؛ جوادی، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۴۱). در همه‌ی این نمونه‌ها، با چهره‌ی کشیده، ریش انبوه بلند و کشیده و بینی عقابی اردشیر آشنا هستیم. به نظر می‌رسد که آرایش ریش سوار سمت چپ در خان‌تختی باید با نمونه‌های اردشیر بابکان در فیروزآباد و نقش رجب مقایسه شود؛ زیرا همانند آن‌ها ریشی بلند و ساده و کشیده دارد؛ که می‌تواند با چهره‌ی اردشیر بابکان در اولین سکه‌های وی قیاس شود (کریستنسن، ۱۳۷۸: ۶۲). موهای اردشیر بابکان در نقوش برجسته‌ی ساسانی به‌صورت گویی بزرگ بالای سر بافته‌شده است که درون گوی موی (کوریمبوس) محافظت می‌شد؛ درحالی‌که نوارهایی نیم‌تاج در پشت گردن وی مواج‌اند. به نظر هینتس (۱۳۸۵: ۱۶۲) طرز آرایش موهای اردشیر و روبان‌های مواج آن شاید نشانی از فرّ پادشاهی باشد که اردشیر پس از پیروزی هرمزدگان برگزید و در نقش برجسته‌ی نقش رجب وی نیز دیده می‌شود. هم‌چنین ویژگی‌های موها، کوریمبوس، تاج روبان‌دار و زین و یراق اسب اردشیر بابکان در خان‌تختی همانندی بسیار با نقش برجسته‌ی اردشیر بابکان در نقش رستم فارس دارد؛ که صحنه‌ی بیعت اردشیر با اورمزد را نمایش می‌دهد (جوادی، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۱۱۶). در نقش رستم می‌بینیم که پای راست اسب اردشیر یکم به‌پیش آمده و خم‌شده است؛ و اردشیر نیز سر اسبش را پایین آورده است (شکل ۲). این حالت اسب که در خان‌تختی نیز دیده می‌شود، نشانه‌ی سپاس و احترام است.

به‌استثنای ویلسن که سواران را بهرام دوم و بهرام سوم پنداشته است، انتساب هویت ارمنی به پیادگان مهم‌ترین چالشی است که در روند بازشناسی شخصیت‌های تاریخی نقش برجسته‌ی خان‌تختی دیده می‌شود؛ بدین معنی که هرچند برای بازشناسی اردشیر بابکان و شاپور یکم شواهد باستان‌شناختی و مدارک تاریخی همانند نقوش برجسته‌ی فارس و سکه‌های نوشته‌دار در دست است، اما به‌راستی درباره‌ی بازشناسی آرامنه هیچ مدرک ملموس و عینی در دست نیست! که همین انتساب بی‌مایه، سبب شگفتی نویسندگان شده است؛ زیرا شالوده‌ی تاریخ بر اسناد تاریخی، و بنیان باستان‌شناسی بر مجموعه‌ی فرهنگ مادی و آثار مادی برجای مانده از گذشتگان استوار است (Halsall, 1997). شاید ریشه‌های داستان بی‌سند بیعت بزرگان ارمنی با اردشیر بابکان را بتوان در سفرنامه‌ی فلاندن و گُست جستجو کرد؛ زیرا فلاندن و گُست گزارش کرده‌اند که در ناحیه‌ی سلماس - به سال ۱۸۴۱ میلادی - روستایی قرار دارد که مردم آنجا مسیحی‌اند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۴۳۵). به نظر می‌رسد که شاید همین گزارش سبب گمراهی جکسن و لمان‌هوپت شده است؛ یعنی ایشان به اعتبار این که نزدیک‌ترین روستا به نقش برجسته‌ی خان‌تختی، مسیحی‌نشین است، و از سوی دیگر منابع تاریخی روم از نبردهای ایران و روم بر سر آرمینیه بسیار نوشته‌اند، پیادگان نقش خان‌تختی را ارمنی پنداشته‌اند. آشکار است که جکسن و لمان‌هوپت به سبب نداشتن یک روش‌شناسی مقبول تاریخی و یا باستان‌شناختی، گرفتار مغلطه‌ی «هم‌بستگی» شده‌اند.

اگر به تاریخ هنر پیش از مسیحیت شرق میانه و اروپا نگاهی گذار داشته باشیم، آشکارا در خواهیم یافت که در سراسر هنر کلاسیک روم حتی یک نمونه نگاره و یا نقش برجسته و یا سکه‌ای در دست نیست که چهره و جامه و نشانه‌های فرهنگی یک نفر ارمنی را معرفی کند (برای مثال ن.ک. Kleiner, 2010, 2011). هم‌چنین

مطالعه و بررسی هنر ایران عهد ساسانی، و تدقیق در منابع آن هم، نشان می‌دهد که فرهنگ مادی و صور هنری ارمنیان عهد ساسانی و دوران روم پیش از مسیحیت برای باستان‌شناسی و تاریخ هنوز ناشناخته است (برای مثال ن.ک. گیرشمن، ۱۳۵۰؛ پرادا، ۱۳۸۶). بنابراین، انتساب پیادگان خان‌تختی به ارمنیان به‌راستی که هیچ سندیت باستان‌شناختی و تاریخی ندارد؛ بلکه بن‌مایه‌ی آن «توسل به باور عموم» بوده است. اما واشکافی و بررسی فرضیه‌ی فریدون آورزمانی درباره‌ی انتساب پیادگان به بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد پشتوانه‌ی تاریخی دارد:

اردشیر بابکان، به سال ۲۲۴ میلادی، در نبرد سرنوشت‌ساز هرمزدگان بر اردوان پنجم اشکانی پیروز شد (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۲۸۰) که همین پیروزی تاریخی در نقش‌برجسته‌ی تنگاب فیروزآباد جاویدان شده است (هرمان، ۱۳۷۳: ۸۴). علی‌رغم پیروزی هرمزدگان، برادر اردوان پنجم با لقب بلاش پنجم در سلوکیه قیام کرد؛ و بر آذربادگان و کرمانشاهان و همدان دست‌یافت؛ اما دیری نگذشت که اردشیر بابکان در ۲۲۸ میلادی بر بلاش پنجم نیز پیروز شد. پس از شکست بلاش پنجم، اردواز پسر اردوان پنجم با لقب اردوان ششم از تیسفون برخاست و از خاندان‌ها و بزرگان پهلوی و دودمان اشکانی، همه، به‌استثنای سورن‌ها و اسپهبدان، از وی پشتیبانی کردند (جوادی، آورزمانی، ۱۳۸۸: ۶۴) تا بدان‌جا که اردواز سکه‌ی نقره نیز ضرب کرد (دیاکونف، ۱۳۸۲: ۲۸۹). اما سرانجام، در سال ۲۳۰ میلادی، به روایتی در جنگ تیسفون، اردشیر بابکان به یاری خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد بر اردواز اشکانی پیروز شد. ناگفته نماند که خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد اردشیر بابکان را صرفاً در سرکوب قیام‌های بلاش پنجم و اردواز اشکانی یاری نکردند؛ بلکه ایشان در نبردهای اردشیر بابکان با روم برای اعاده‌ی حاکمیت ایران بر ارمنیه و فرات شرقی نیز نقشی بس مهم داشتند: در سال ۲۲۸ میلادی، خسرو (ارشک) شاهزاده‌ی اشکانی تبار فرمانروای ارمنیه از اسکندر سوروس قیصر روم (۲۳۵ - ۲۲۲ م.) برای جنگ علیه اردشیر بابکان یاری گرفت. قیصر روم پیشنهاد صلح اردشیر بابکان را نپذیرفت؛ و با سپاهی بزرگ به یاری شورشیان ارمنی شتافت. سپاه روم به سه لژیون تقسیم شد: لژیون یکم به فرماندهی اسکندر سوروس برای فتح تیسفون حرکت کرد؛ و لژیون دوم نیز مأمور تصرف شوش شد؛ اما لژیون سوم مأموریت داشت که آذربادگان را تصرف کند. اردشیر بابکان با علم به این‌که سه لژیون روم با همدیگر ارتباط کافی نداشته و عقبه‌ی آن‌ها گسسته است، به‌سرعت لژیون شوش را درهم‌شکسته و سپس لژیون آذربادگان را به هزیمت و عقب‌نشینی واداشت که در همین عقب‌نشینی، لژیون سوم تلفات بسیار داد. اسکندر سوروس که ناکامی لژیون‌های دوم و سوم را دید، ناگزیر به‌طرف ارمنیه عقب‌نشینی کرد؛ اما سپاه ساسانی از شکست و عقب‌نشینی لژیون سوم روم در آذربادگان بهره‌جست و با کشاندن دامنه‌ی جنگ به ارمنیه حتی نصیبین را محاصره کرد؛ تا این‌که سرانجام خسرو اشکانی از تخت ارمنیه سرنگون شد؛ و اردشیر بابکان هم، پس از عقب‌نشینی از فرات غربی، شرایط صلح اسکندر سوروس را پذیرفت (۲۳۲ م.) که حاکمیت ایران بر ارمنیه و فرات شرقی را به رسمیت می‌شناخت (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۲۸۲-۲۸۰؛ رابینسن، ۱۳۷۰: ۷۲۵؛ هرمان، ۱۳۷۳: ۸۵). پس از اعاده‌ی حاکمیت ایران بر ارمنیه، به دستور اردشیر بابکان سنت‌های مزدیسنی و آتشکده‌ها در آنجا برپا گشت (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۲۸۲). نقش راهبردی اتحاد دودمان‌های اشکانی سورن و اسپهبد با خاندان پارتی اردشیر در این نبردهای سرنوشت‌ساز بی‌گمان انکارناپذیر است. تأثیر فراگیر پیمان سورن‌ها و اسپهبدان با دربار ساسانی تا چندین سده ادامه داشت؛ و آنان در پیروزی‌های شاپور دوم در نبرد با روم نقشی مهم ایفاء کردند؛ و حتی، بنا

به تحقیقات خانم پور شریعتی، گسستن پیمان این دو خاندان با خاندان اردشیر بعدها یکی از مهم‌ترین عوامل فروپاشی ساسانیان شد (Pourshariati, 2008: 43, 53).

۵. نتیجه

در متون ایران‌شناسان غیر ایرانی که درباره‌ی هویت شخصیت‌های تاریخی نقش‌برجسته‌ی خان تختی گمانه‌زنی کرده‌اند، تضادهایی دیده می‌شود که برخاسته از مغالطه در روش‌شناسی پژوهشی ایشان است؛ حال آن‌که روش‌شناسی مبتنی بر مطالعه‌ی هماهنگ سکه‌ها و نقوش‌برجسته‌ی ساسانی و روایات تاریخی و نیز پاک‌سازی خرد از مغالطات سه‌گانه‌ی بازگفته در مقدمه و بحث، روشن می‌کند آن پیادگانی که از سواران، یعنی اردشیر بابکان و شاپور یکم، حلقه‌هایی دریافت می‌کنند، بزرگان خاندان‌های اشکانی سورن و اسپهبد هستند که نقشی تاریخی در پیروزی‌های اردشیر بابکان و تثبیت پادشاهی وی، در سال‌های ۲۲۴ تا ۲۳۲ میلادی، داشتند. هم‌پیمانی سورن‌ها و اسپهبدان با اردشیر بابکان تأثیرات و ثمراتی چند برای دولت نو پای ساسانی داشت: از قدرت قیام شاهزادگان اشکانی فروکاست؛ لژیون رومی مأمور فتح آذربادگان را درهم‌شکسته؛ راه پیروزی در ارمنیه و فرات شرقی را هموار کرد؛ و سبب دوری اسکندر سوروس از تیسفون شد. در واقع، می‌توان نقش برجسته‌ی خان تختی را همانند نقوش برجسته‌ی شاپور یکم در تنگ چوگان دانست که سه صحنه‌ی تاریخی پیروزی شاپور بر گوردیانوس، والرینوس و بیعت فیلیپ عرب را یکجا و در یک قاب به نمایش گذاشته است؛ و در خان تختی هم، دو رویداد مهم تاریخی بیعت و هم‌پیمانی سورن‌ها و اسپهبدان با اردشیر بابکان و شاپور یکم (ولی‌عهد) و پیروزی بر لژیون روم در نبرد آذربادگان یکجا و در یک قاب به نمایش درآمده و جاویدان شده است؛ و همین صحنه نشان می‌دهد که از نظر اردشیر بابکان، اهمیت نبرد آذربادگان هم‌تراز و همسنگ نبرد هرمزدگان بوده است؛ زیرا اردشیر بابکان تنها دو نقش‌برجسته‌ی تاریخی و غیردینی شناخته‌شده دارد: تنگاب فیروزآباد که یادمان نبرد هرمزدگان است و خان تختی؛ که بنا به رأی نویسندگان، یادمان نبرد آذربادگان است. به یاد بیاوریم که پس از درهم شکستن لژیون روم در آذربادگان بود که راه پیشروی اردشیر به سوی ارمنیه و سورستان و سوریه هموار شد؛ و در واقع، پیروزی آذربادگان، مقدمه‌ی پیروزی‌های آتی اردشیر بود.

خان تختی دومین نقش‌برجسته‌ی تاریخی و غیردینی اردشیر بابکان، به لحاظ اهمیت و ترتیب تاریخی، بعد از تنگاب فیروزآباد است؛ چون که دیگر نقوش برجسته‌ی اردشیر بابکان در نقش رجب و نقش رستم و فیروزآباد که صحنه‌های تشریف‌وی به نزد اورمزد و ستاندن حلقه‌ی روبان‌دار فرّشاهی است، غیر تاریخی بوده و بن‌مایه‌ی دینی دارد. در نقش‌برجسته‌ی خان تختی، نمایش دریافت حلقه‌ی بی‌روبان، و حالت خمیدگی سر و پای راست اسبان اردشیر یکم و شاپور یکم، همگی نشانه‌ی ادای سپاس و احترام و هم‌پیمانی طرفین به همدیگر است؛ و بسیار بعید و دور از ذهن به نظر می‌رسد که پیادگان همان بزرگان ارمنی و یا خسرو (ارشک) شاهزاده‌ی شورشی ارمنیه و یا حتی ادواز اشکانی و بلاش پنجم باشند؛ زیرا، همان‌طوری که از نقوش جنگ سواران در تنگاب فیروزآباد و بیعت اورمزد با اردشیر در نقش رستم درک می‌شود، اردشیر بابکان فقط اردوان پنجم را پادشاه رسمی و شایسته‌ی حجاری نقش و صورت می‌دانسته است؛ و از نظر وی، بلاش پنجم و ادواز یاغی و شورشی بوده و شایستگی چنین احترامی را نداشتند؛ و فرمانروای اشکانی ارمنیه نیز خائنی بود که با دشمن همکاری کرده بود.

اسلوب حجاری خان‌تختی ادامه‌ی همان سنت‌های هنری عهد اشکانی در سرآغاز عهد ساسانی است که هنوز نقش برجسته‌سازی عهد ساسانی شخصیت مستقل خود را نیافته است. به نظر می‌رسد که خان‌تختی در میانه‌ی سال‌های ۲۳۳ تا ۲۳۸ میلادی، یعنی در فاصله‌ی دو پیروزی اردشیر بر روم، تراشیده شده است؛ چون - که شاپور از سال ۲۴۰ میلادی در سلطنت شریک اردشیر شد و بر سرش تاج نهاد؛ درحالی‌که در اینجا، متفاوت از نقوش برجسته‌اش در فارس و یا سکه‌ی مشترک وی با اردشیر، تاج بر سر ندارد؛ که همین نشانه‌ی مقام ولایت‌عهدی شاپور است که در اینجا بار دیگر تأیید شده است.

منابع

- پرادا، ادیت (۱۳۸۶) *هنر ایران باستان*. ترجمه‌ی یوسف مجیدزاده، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۰) *ایران باستانی*. تهران: دنیای کتاب.
- جکسن، ویلیامز آبراهام والتاین (۱۳۸۳) *سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)*. ترجمه‌ی منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جواد، شهره و فریدون آوزمانی (۱۳۸۸) *سنگ‌نگاره‌های ساسانی*. تهران: انتشارات بلخ و پژوهشکده‌ی نظر.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۸۲) *تاریخ ایران باستان*. ترجمه‌ی روحی اربابی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- رابینسن، چارلز الکساندر (۱۳۷۰) *تاریخ باستان: از دوران پیش از تاریخ تا مرگ یوسی‌نیوس*. ترجمه‌ی اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سرفراز، علی‌اکبر و بهمن فیروزمندی (۱۳۸۹) *باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی*. تهران: انتشارات مارلیک.
- فلاندن، اوژن و گُست، پاسکال (۱۳۵۶) *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*. ترجمه‌ی حسین نورصادقی، تهران: انتشارات اشراقی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۸) *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: انتشارات معاصر.
- گیرشمن، رومن (۱۳۵۰) *هنر ایران، جلد دوم، دوره پارسی و ساسانی*. ترجمه‌ی بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- واندنیبرگ، لوئی (۱۳۷۹) *باستان‌شناسی ایران باستان*. ترجمه‌ی عیسی بهنام، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱) *ایران در شرق باستان*. ترجمه‌ی همایون صنعتی زاده، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- هرمان، جورجینا (۱۳۷۳) *تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان*. ترجمه‌ی مهرداد وحدتی، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- هینتس، والتر (۱۳۸۵) *یافته‌هایی تازه از ایران باستان*. ترجمه‌ی پرویز رجبی، تهران: انتشارات ققنوس.

Flandin, Eugène N., et Coste, Pascal X., 1851. Voyage en Perse, Paris.

Halsall, G., 1997. Archaeology and historiography, in: M. Benteley (ed.), Companion to historiography, London: Routledge pp. 788-808.

Hinz, W., 1965. Das Sasanidsche felsrelief von Salmas, Iranica Antiqua 5: 148-160.

Kleiner, F. S., 2010. A History of Roman art, Wadsworth, Cenage Learning.

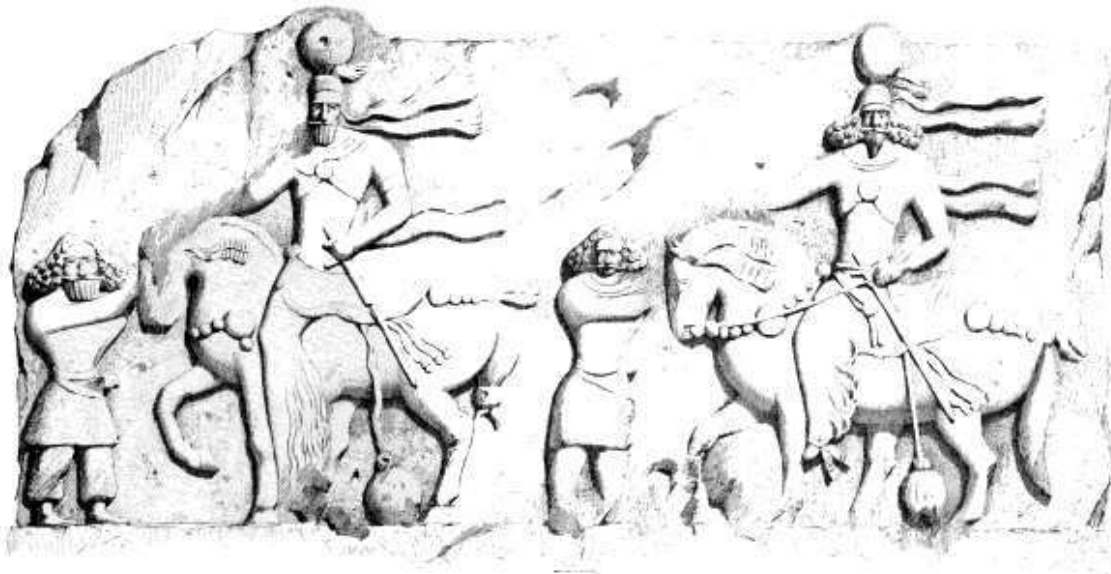
Kleiner, F. S. 2011. Gardner's art through the ages: a global history, (13th edition), Wadsworth, Cenage Learning.

Levit- Tawil, D., 1992. The Sassanian rock relief at Darabgird: a re-evaluation, Journal of Near Eastern Studies 51 (3): 161-180.

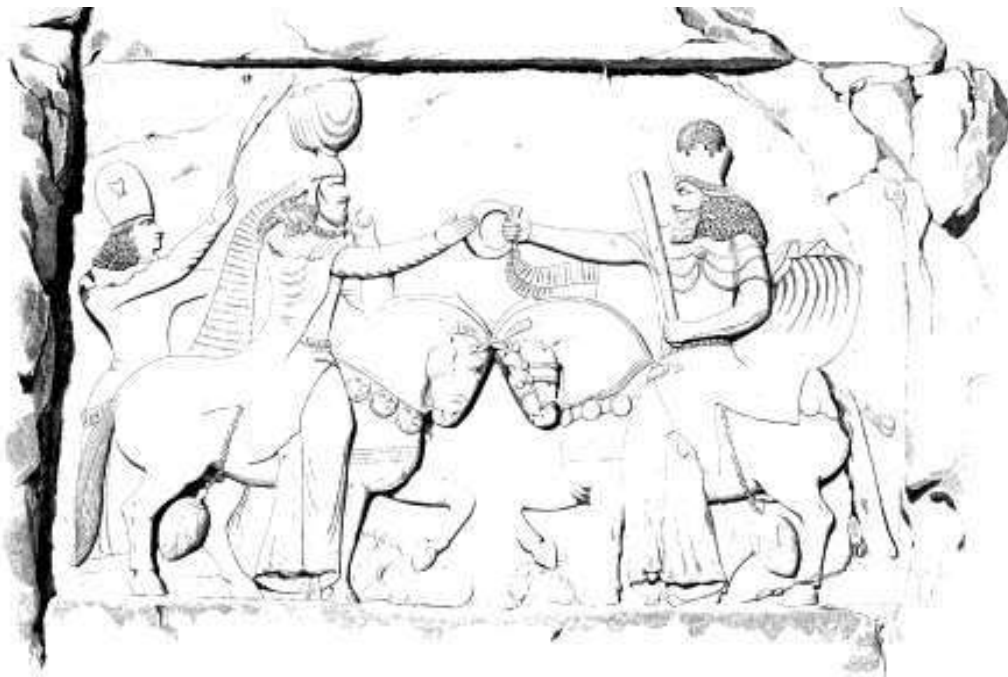
Pourshariati, P., 2008. Decline and fall of the Sasanian Empire (the Sassanian- Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran). London, I. B. Tauris.

Russell, B., 1954. The scientific outlook (3rd edition), London, George Allen and Unwin Ltd.

Soudavar, A., 2012. Looking through the two eyes of the earth: a reassessment of Sassanian rock relief, Iranian Studies 45 (1): 29-58.



شکل ۱: نقش برجسته‌ی خان تختی در سلماس. نقاشی از Flandin et Coste 1851



شکل ۲: نقش برجسته‌ی اردشیر بابکان در نقش رستم. نقاشی از Flandin et Coste 1851